

A Look at the Effects of the Theory of Non-Dissolution of Legal Speeches in the Jurisprudence of Transactions

Hossein Ali saadi *
Ehsan Ahangari **

Received: 30/03/2020
Accepted: 24/06/2020

Abstract

Shari'a cases have been considered by scholars of the principles of jurisprudence from different perspectives. One of these qualities is the addressee and the subject that this address has addressed to him. According to the popular view, any address that addresses a general issue such as "people" or "those who believe" is dissolved according to the number of people to whom this title applies, and this general address is in its infinite personal power. Imam Khomeini did not accept this analysis and rejected it with regard to the way legislative councils legislate. In this way, he believes that the general and legal address remains at the same level of generality and is not dissolved into personal speeches. This view has many effects on the principles and jurisprudence. In this article, we have analyzed the most important effects of this view on the jurisprudence of transactions.

Keywords:

Legal Speech, Personal Speech, Shari'a Ruling, Dissolution, Shari'a Cases.

* Professor of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Imam Sadiq University, Tehran, Iran.

saadi@isu.ac.ir

** Faculty Member of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Imam Sadiq University, Tehran, Iran (Corresponding Author).

ehsanahangari@gmail.com

نگاهی به آثار نظریه عدم انحلال خطابات قانونیه در فقه معاملات

حسینعلی سعدی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۱

احسان آهنگری**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۴

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

قضایای شرعی از حیثیات متفاوتی مورد توجه عالمان اصول فقه بوده است. یکی از این حیثیات مخاطب و موضوعی است که این خطاب به او متوجه گردیده است. بر اساس دیدگاه مشهور هر خطاب که به موضوعی کلی مانند «الناس» یا «الذین آمنوا» متوجه گردیده است، به تعداد افرادی که این عنوان بر آنها تطبیق می‌کند منحل گردیده و این خطاب کلی در قوت بی‌نهایت خطاب شخصی است. امام خمینی این تحلیل را نپذیرفته و با التفات به نحوه قانون‌گذاری مجالس عقلایی آن را مردود می‌داند. به این ترتیب وی بر این باور است که خطاب کلی و قانونی در همان سطح کلیت باقی مانده و به خطاب‌های شخصی منحل نمی‌گردد. این دیدگاه آثار فراوانی در اصول و فقه به بار می‌آورد که در این مقاله اهم آثار این دیدگاه در فقه معاملات را تحلیل کرده‌ایم.

واژگان کلیدی

خطاب قانونی؛ خطاب شخصی؛ حکم شرعی؛ انحلال؛ قضایای شرعی.

* استاد، فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، ایران

saadi@isu.ac.ir

** استادیار، فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

ehsanahangari@gmail.com

مقدمه

بحث از خطاب، تعریف و اقسام آن و دیگر مباحث مربوط به خطاب - از جمله موضوعی که در قرون اولیه معرکه آراء بوده و عبارت بود از اینکه آیا خطابات موجود در کتاب و سنت خود حکم هستند، یا کاشف از حکم و دلیل آن به شمار می‌آیند - همواره از مسائل مورد توجه عالمان اصول فقه بوده است. در میان متأخران بحث دیگری در زمینه خطابات شرعی توسط میرزا ابوالقاسم قمی در کتاب قوانین مطرح شد. میرزای قمی معتقد بود که ظواهر کتاب و سنت نسبت به غیر مشافهین به این دو حجت نمی‌باشد (میرزای قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص. ۳۱۹)؛ زیرا کسانی مقصود به خطاب محسوب می‌شوند که جزء مشافهین باشند و این خطابات غیر مشافهین را شامل نمی‌شود. دلیل توجه عالمان به بحث خطاب روشن است؛ چراکه مدار بحث‌ها در فقه به خطابات برمی‌گردد که در کتاب و سنت آمده است و اصلی‌ترین منابع فقه همین خطابات است. از نظریات جدیدی که در اصول فقه راجع به خطابات شرعی و حقیقت آن طرح گردیده و مسیر نوینی را در مباحث حکم شناسی گشوده، نظریه امام خمینی با عنوان خطابات‌های قانونی یا به تعبیر صحیح‌تر نظریه عدم انحلال خطابات‌های قانونی در قبال نظریه مشهور اصولیان یعنی انحلال خطابات‌های قانونی به خطابات‌های شخصی است.

این نظریه از منظر جدیدی به خطابات شرعی می‌نگرد که این نوع پرداختن به مسئله در میان گذشتگان سابقه نداشته است. این طرح، تمامی شاخص‌های یک نظریه را داراست. چراکه التزام بدان موجب موضع‌گیری متفاوتی از نظریه مشهور در جای‌جای اصول و فقه می‌شود. در این میان، تأثیرات این رویکرد در مباحث فقه معاملات که پویایی فقه بیش از همه در این قسم از مباحث خود را نمایان می‌سازد، شایسته بررسی و تحلیل است و تاکنون نیز در پژوهش‌های مرتبط با نظریه خطابات قانونیه، مورد بررسی قرار نگرفته است. گفتنی است احصاء تمام آثار این نظریه در فقه معاملات نیازمند یک رساله مفصل است و مجال دیگری می‌طلبد. از این رو، به اهم آثار

این نظریه که در فقه معاملات می‌پردازیم تا اهمیت مطالعه و پژوهش بیشتر در راه تازه‌ای که امام خمینی در تحلیل قضایای شرعی به روی محققان گشودند، به‌خصوص در مباحث پر اثر معاملات آشکار گردد و نمونه‌ای اندک از آثار فراوان این نظریه در تحلیل خطابات معاملی را واکاوی کرده باشیم.

۱. تبیین نظریه خطابات قانونیه

در توضیح نظریه مزبور باید گفت خطاب شرعی بر دو قسم است: خطاب شخصی و خطاب قانونی. خطاب شخصی خطابیه‌ای است که متوجه فرد یا صنفی خاص می‌شود؛ برای مثال خطاباتی که متوجه شخص نبی اکرم (ص) شده است، خطاب شخصی است و به‌طور کلی این خطاب، خطابیه‌ای است که در آن شخص یا اشخاص معینی مخاطب قرار می‌گیرند. در این نوع خطاب، مخاطب کسی است که جمیع شرایط توجیه خطاب را داشته باشد؛ مانند اینکه علم به این خطاب داشته باشد و قدرت امتثال آن در وی موجود باشد و احتمال انبعاث نسبت به وی به‌سوی مامور به نیز وجود داشته باشد (مؤمن، ۱۴۱۹، ج ۱، ص. ۳۳۷). احتمال انبعاث به این صورت است که مامور به، مورد ابتلای مکلف بوده و به‌گونه‌ای نباشد که خود به خود ترک گردد. همچنین در مواردی که مطلوب، فعلی از افعال باشد، نباید شخص مخاطب درون خود داعی برای انجام فعل داشته باشد و بدون امر نیز آن را انجام دهد و در مواردی که مطلوب، ترک فعل است، فعل منهی^۱ عنه بایست به مورد رغبت باشد و خود به خود و بدون نهی از جانب مکلف ترک نگردد (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص. ۴۹۲). بالجمله هر مقننی باید این شرایط را در تکلیف خود لحاظ کند، چراکه در غیر این صورت، خطاب او لغو خواهد بود. به این جهت که مقصود از تکلیف، ایجاد داعی در مکلف است و در این موارد داعی بر فعل یا ترک آن موجود است و در نتیجه تکلیف قبیح است. علی‌الخصوص اگر آمر مقنن حکیم هم باشد، قبیح این امر در مورد او مؤکد است. به این ترتیب هرگاه مقنن وجود این شرایط را در مخاطب خویش احراز نمود، نسبت به او خطابیه شخصی صادر می‌کند.

در مقابل، خطاب قانونی، خطابی است که به عناوین عام و موضوعات کلی تعلق یافته است مانند عنوان «الذین آمنوا» یا عنوان «الناس». در این نوع از خطابات، فرد مخاطبان مورد لحاظ قرار نمی‌گیرند و مقنن نظری به این ندارد که آیا همه مخاطبان شرایط خطاب شخصی را دارا هستند یا خیر. ویژگی خطاب قانونی این است در این خطاب شرط نیست که همه افراد موضوع، واجد شرایط خطاب شخصی باشند. برای مثال لازم نیست همه مخاطبان این خطاب قدرت امثال تکلیف را داشته باشند و همین که امکان انبعاث برخی از آنها وجود داشته باشد، موجب صحت توجیه خطاب به‌سوی کل است. در بیان سبب و علت این امر باید گفت که خطاب قانونی مشتمل بر خطابات کثیره نیست تا هر فردی از افراد مخاطبان، خطابی مختص به خود را داشته باشد. بلکه در این نوع از خطاب، تنها یک اراده تشریحیه وجود دارد که به عنوان عام و واحدی تعلق یافته و بر هرکسی که عنوان مأخوذ در خطاب بر او صادق باشد، حجت خواهد بود. برای مزید بیان باید گفت که در این نوع از خطاب، علی‌رغم علم به اینکه برخی از مخاطبان تکلیف را عصیان خواهند کرد یا قدرت انجام متعلق تکلیف را ندارند، خطاب می‌تواند به‌سوی کل توجیه شود. پس در این نوع خطاب، یک خطاب داریم و کثرتی در ناحیه خطاب وجود ندارد، بلکه کثرت، در ناحیه موضوع و مخاطب است. نتیجتاً در خطاب قانونی، انحلالی وجود ندارد و نباید این خطاب را به تعداد افرادی که عنوان بر آنها صادق است، انحلال یافته تلقی کرد؛ زیرا اگر مراد از انحلال این باشد که خطاب نسبت به همه حجت است که این مطلب هرچند صحیح است اما لازمه‌اش تعدد خطاب نیست. و اگر مراد وجود اراده‌های کثیره و خطابات متعدد به تعدد مخاطبین است این مطلب قابل پذیرش نیست؛ زیرا بدیهی است که در ذهن مقنن تنها یک اراده تشریحی که به عموم مکلفان تعلق یافته است، وجود دارد.

بر اساس نظریه عدم انحلال خطاب قانونی، ملاک استهجان خطاب شخصی و خطاب قانونی تفاوت پیدا می‌کند. در خطاب شخصی عدم وجود شرایط صحت خطاب در شخص مخاطب باعث استهجان آن شده و توجیه خطاب به وی را لغو می-

سازد. در حالی که عدم استهجان خطاب قانونی، منوط به وجود شرایط صحت خطاب در برخی از مخاطبان است و نیازی نیست که همگی دارای آن شرایط باشند (جعفر سبحانی، ۱۴۲۴ق، ج ۳، صص. ۴۹۲-۴۹۴). به این ترتیب، تکلیف برای همه مردم اعم از عالم و جاهل و قادر و عاجز و... ثابت است و نهایت چیزی که وجود دارد این است که افراد دارای عذر، معذورند؛ نه اینکه از آغاز از دایره تکلیف خارج‌اند (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص. ۱۳۱). به بیان فنی، اگر قائل به انحلال خطاب قانونی به خطاب شخصی شویم، باید ملتزم شد که افراد عاجز از امتثال، از موضوع تکلیف خارج‌اند و حکم در حق آن‌ها فعلی نخواهد بود، در حالی که بنا بر نظریه عدم انحلال، عاجزان نیز چون قادران داخل در موضوع تکلیف بوده و حکم در حق آن‌ها فعلی است، لکن به سبب عجز، معذورند نه خارج از دایره تکلیف.

شرطیت قدرت بر امتثال در هر دو نوع خطاب شخصی و قانونی وجود دارد، لکن نحوه این شرطیت در این دو تفاوت دارد؛ تفاوت در این است که احتمال انبعاث و قدرت برخی از مخاطبان در صحت خطاب قانونی و توجیه آن به همه مخاطبان کافی است، ولی در خطاب شخصی، احتمال انبعاث باید در شخص مخاطب موجود باشد. لذا اگر در خطاب قانونی نیز احتمال انبعاث هیچ یک از مخاطبان نرود، صدور این خطاب نادرست است.^۱

۲. ادله نظریه خطابات قانونیه

پس از تبیین اصل نظریه اینک ادله یا شواهدی را که می‌توان بر صحت آن اقامه نمود، بیان می‌کنیم. گفتنی است در مجموع دو دسته ادله و شواهد برای نظریه عدم انحلال خطابات قانونی وجود دارد؛ یک قسم محذوراتی است که بر انحلال خطابات قانونی مترتب است و نشانگر لوازم غیرقابل پذیرش انحلال خطابات قانونی است. در حقیقت این محذورات پذیرش انحلال خطابات را ناممکن می‌سازد و به این ترتیب نظریه عدم انحلال ثابت می‌شود؛ زیرا این محذورات بر نظریه عدم انحلال مترتب نیست و التزام به این نظریه آن اشکالات را مرتفع می‌سازد که خود نشانگر صحت این نظریه است. به

بیانی دیگر خطابات کلی و قانونی از دو حالت خارج نخواهد بود؛ یا منحل به خطابات شخصی می‌شود که لازمه‌اش محذوراتی غیرقابل التزام است؛ و یا منحل نمی‌شود که این یعنی صحت نظریه خطابات قانونیه. قسم دوم، ادله و شواهدی است که به نفع نظریه عدم انحلال می‌توان اقامه نمود. این ادله ماهیتی ایجابی دارد در مقابل ادله قسم اول که سلبی بودند. ما این دو دسته ادله را به ترتیب بیان می‌داریم.

۱-۲. عدم صحت خطاب به عاصی و کافر

یکی از لوازم قطعی نظریه انحلال خطابات کلیه شرعیه به خطابات شخصی و جزئیه این است که خطاب و تکلیف به عاصی و کافر صحیح نباشد؛ زیرا تکلیف یا همان بعث و زجر برای ایجاد داعی در شخص مکلف است به انجام کاری یا ترک آن و اگر علم به عدم انبعاث یا انزجار شخص وجود داشته باشد، توجیه خطاب شخصی به او قبیح است. حال بر اساس نظریه انحلال خطابات به خطابات شخصی لازم می‌آید که خطاب این گروه‌ها صحیح نباشد؛ زیرا خطاب شخصی به کسی که امکان انبعاث او وجود ندارد، لغو و قبیح است و شارع علم به عدم انبعاث کافران و عاصیان از تکلیف دارد و با وجود این نمی‌توان آن‌ها را مکلف به فروع دانست. این در حالی است که مکلف بودن عاصی اجماعی است و هیچ فقیهی ملتزم به این نمی‌شود که عاصی را مکلف ندانیم. همچنین مکلف بودن کفار به فروع از جمله مشهورات فقه است و کمتر کسی با آن مخالفت نموده است. لذا برای فرار از این محذور چاره‌ای نیست جز آنکه به عدم انحلال این خطابات قائل گشته و نظریه انحلال را رد کنیم. در حقیقت بر اساس نظریه عدم انحلال خطابات، این محذور مترتب نیست، زیرا بر مبنای این نظریه اراده مولی بر جعل احکام به صورت کلی قرار گرفته است و خطاب را به صورت عمومی صادر نموده و حالات و خصوصیات اشخاص را در تشریحات خویش مد نظر قرار نداده است و اینکه برخی از این تکلیف منبعث نمی‌شوند، مورد لحاظ نبوده است. بلکه احتمال انبعاث برخی از مکلفان در صحت خطاب همه آن‌ها کافی است. امام خمینی در این زمینه به واسطه قیاس کافر و عاصی با جماد، بعث این دو را چونان بعث

جمادات غیر معقول می‌خواند و آن را از محذورات مترتب بر انحلال خطابات می‌شمارد. حال آنکه ضرورت قائم است بر اینکه اوامر و نواهی شرعی شامل عاصیان می‌شود و محققان علما بر معتقدند که کفار چنانکه مکلف به اصولاند، به فروع نیز مکلف‌اند (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص. ۲۱۷؛ مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص. ۳۲۱).

۲-۲. لزوم نسبیّت در احکام وضعی

یکی از موضوعاتی که در این عصور متأخره در علم اصول و در مبحث علم اجمالی مورد اتفاق علمای اصول واقع گردیده این است که امر یا نهی نسبت به چیزی که از محل ابتلای مکلف خارج است قبیح است و نمی‌توان نسبت به آن امر یا نهی صادر نمود؛ زیرا چنین چیزی خود به خود متروک است و داعی نسبت به انجام آن وجود ندارد، لذا تکلیف نسبت به آن لغو است که از شارع حکیم صورت نخواهد گرفت. بنا بر این مسلک، حکم نموده‌اند که اگر بعضی از اطراف علم اجمالی از محل ابتلا خارج باشد، علم اجمالی منجز نخواهد بود (کاظمی خراسانی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص. ۵۰؛ فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق، ج ۴، ص. ۱۷۴)؛ زیرا تکلیف نسبت به موردی که خارج از محل ابتلاست، ممکن نیست و همان‌گونه که در صحت امر، قدرت شخص بر مأموریه شرط است، در صحت نهی نیز قدرت بر فعل شرط است و الا لازمه آن تکلیف به ما لایطاق خواهد بود و در مورد نهی علاوه بر اشتراط قدرت عقلی، قدرت عادی نیز شرط است. در این موارد نیز ترک به خودی خود حاصل است و الزام آن به مکلف تحصیل حاصل است. بنابراین اصل در مورد آن جاری نمی‌گردد؛ زیرا اصل در جایی جاری می‌شود که تکلیف در آن ممکن نباشد و اگر خود به خود تکلیف نسبت به آن محال باشد، جریان اصل در آن بی‌معناست. حال که چنین است، اصل بدون معارض در طرف محل ابتلا جاری می‌گردد؛ زیرا نسبت به این طرف شک بدوی وجود دارد و در موارد شک بدوی اصل جاری است.

از دیدگاه امام خمینی (ره) آنچه باعث گردیده است که اصولیان چنین باوری داشته باشند آن است که میان خطابات شخصی و خطابات قانونی خلط کرده و تصور نموده‌اند که در این موارد خطاب شخصی وجود داشته و بر اساس آن ممکن نیست که نسبت به خارج از محل ابتلا تکلیفی صورت پذیرد. این مطلب در صورتی که خطابات کلی به خطابات شخصی منحل می‌گردیدند صحیح بود. اما بنا بر عدم انحلال قابل پذیرش نیست؛ زیرا شارع در تشریح تکالیف به حالات مکلفین نظری نداشته و به صورت کلی آن را جعل نموده است.

لازمه باور فوق آن است که احکام وضعیه همچون نجاست نسبی بوده و شیء واحد نسبت به برخی مکلفان نجس باشد و نسبت به برخی دیگر نجس نباشد و در برخی از حالات نجس باشد و در حالات دیگر چنین نباشد. حال آنکه فساد این مطلب از ضروریات فقه است. توضیح آنکه درباره احکام وضعیه در میان اصولیان دو مسلک وجود دارد؛ برخی معتقدند که احکام وضعیه منتزع از احکام تکلیفی است و جعل مستقل به احکام وضعیه تعلق نگرفته است (کاظمی خراسانی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص. ۱۲۵). گروه دیگری نیز عقیده دارند که احکام وضعیه اعتباری بوده نه انتزاعی و این احکام نیز مانند احکام تکلیفیه جعل مستقل دارد. بنا بر هر دو مسلک محذور فوق لازم می‌آید. اما بنا بر دیدگاه قائل به انتزاعی بودن احکام وضعی از احکام تکلیفی، به این سبب که وقتی حکم تکلیفی در مورد خارج از محل ابتلا لغو بوده و تحقق نیابد، چطور حکم وضعی از آن انتزاع شود؟ به عبارت دیگر وقتی اصل ثابت نبود، فرع نیز خود به خود محقق نیست. اما بنا بر دیدگاه دوم چون جعل احکام وضعی به خاطر آثاری است که بر آن بار می‌گردد و جعل چیزی که هیچ اثری ندارد، لغو است. لذا جعل نجاست برای بول و خمر و... به سبب آثاری است که بر آن مترتب می‌شود، مانند حرمت شرب و دیگر آثار. اما وقتی این آثار (حرمت شرب) به دلیل خارج بودن از محل ابتلا مترتب نمی‌گردد، جعل احکام وضعی معنا نخواهد داشت. بنابراین اگر فرض کنیم خمیری در هند موجود است، باید ملتزم شد حکم وضعی برای کسی که آن خمر در دسترس

اوست موجود است و آن خمر برای وی نجس است. اما برای ما که دسترسی به آن خمر نداریم، نجس نباشد. حال که چنین چیزی مورد پذیرش هیچ یک از فقها نبوده و بدان ملتزم نخواهند شد (موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص. ۲۱۷). همین نکته نشانگر بطلان عقیده به انحلالیت خطابات کلی است.

حال آنکه چنین چیزی بر نظریه عدم انحلال خطابات قانونیه لازم نمی‌آید؛ زیرا چنانکه گذشت خطاب در همان کلیت خود باقی می‌ماند و به خطابات جزئی به تعداد مکلفان منحل نمی‌گردد تا لازم آید که نسبت به هر مکلفی بنگریم که آیا قدرت بر ارتکاب دارد یا نه. لذا آنچه که در هند است برای همگان حرام است و در نتیجه نجاست آن نیز ثابت است.

۳-۲. اجتماع چند دروغ در یک خبر

انحلال خطاب در صورت التزام به آن هم در قضیه اخباری و هم در قضیه انشائی به یک ملاک اتفاق می‌افتد. به این ترتیب همان‌گونه که در قضایای شرعی که انشائی است انحلال رخ می‌دهد و یک خطاب کلی مشتمل بر خطابات کثیره به تعداد مخاطبان است، یک قضیه اخباری نیز منحل به قضایای نامحدود به تعداد مصادیق موضوع این قضیه خواهد گردید. لازمه این سخن این است که اگر کسی دروغی بگوید نیز به تعداد افراد موضوع آن قضیه دروغ گفته باشد و یک خبر دروغ حاوی تعداد زیادی دروغ باشد. بنابراین اگر کسی بگوید «آتش سرد است» باید گفت نه یک دروغ، که به تعداد آتش‌هایی که در دنیا وجود دارد، دروغ گفته است. حال که چنین مطلبی را هیچ کس نمی‌پذیرد (سبحانی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص. ۴۳۷). بنابراین باید گفت که انحلال خطاب به‌طور کلی باطل است و نه در قضایای اخباری و نه انشائی انحلالی خواهد بود.

۴-۲. وجدان

وجدان انسان قاضی است به اینکه خطاب واحد غرض خطاب کننده را تأمین کرده و نیازی به اینکه تک تک افراد را به خطابی مستقل ولو به‌صورت انحلالی، مخاطب قرار

دهد نیست. در واقع همین که خطابی عمومی صادر شده و با همان همه را مخاطب قرار داد، غرض برآورده می‌شود. لذا خطاب متعدد لغو است. امام خمینی در این باره می‌گوید: «شاهد بر عدم انحلال خطابات وجدان هر شخص در خطاب‌هایی است که صادر می‌کند؛ زیرا وقتی شخصی قوم خویش را به انجام رسانیدن کاری دعوت می‌کند، با یک خطاب همه را به مقصود خویش می‌خواند؛ نه اینکه هر کسی را به خطابی مستقل مخصوص سازد؛ هر چند که این خطابات مستقل بخواهد به صورت انحلالی باشد نه اینکه جداجدا خطاب کند؛ زیرا پس از آنکه خطاب واحد کافی است، این امر لغو خواهد بود» (سبحانی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص. ۴۳۷).

۲-۵. روش عقلا در قانون‌گذاری

بررسی روش عقلا در قانون‌گذاری نشان می‌دهد که آنان در این فرآیند خطابات و قوانین را به صورت کلی و عمومی صادر نموده و به تک‌تک کسانی که مخاطب این قانون می‌باشند به صورت مستقل توجهی ندارند؛ بلکه قانون در همان کلیت خود باقی بوده و قطعاً چنین نیست که نسبت به هر شخصی خطابی مستقل هرچند در ضمن خطاب عمومی، وجود داشته باشد. لذا توانایی یا عدم توانایی برخی از مخاطبان قانون باعث تقیید قانون نشده و مقنن ملتزم به این نمی‌شود که قانونش را مقید جعل نموده است. این روش هم در مجالس قانون‌گذاری مرسوم است و هم در اوامری که سلاطین و موالی عرفی صادر می‌کنند. شارع مقدس نیز در تشریح روش جدیدی ابداع ننموده است و از همان طریقه عقلا پیروی نموده است (تقوی اشتهاردی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص. ۴۱۴؛ مؤمن، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص. ۳۳۷).

امام در این باره گفته است: «اگر نگاهی به قوانین مجعوله در مجلس نواب و شیوخ بیندازیم می‌بینیم که آن‌ها قانون‌گذاری می‌کنند و به حالات و خصوصیات افراد ملت و تحت حکومت نظری ندارند؛ بلکه به منبعث شدن همه توجهی ندارند و همین که انبعاث عده‌ای را ببینند آن را مصحح وضع قانون به نحو کلی و برای همه می‌دانند» (مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص. ۳۱۸)

۶-۲. ظهور الفاظی که موضوع حکم قرار گرفته‌اند

الفاظی که موضوع خطاب قرار گرفته‌اند ظهور در اختصاص احکام به همان موضوعات دارند بدون آنکه خصوصیتی در آن مدخلیت داشته باشد. این عناوین چه از قبل عموماً باشد -مانند «یا ایها الذین آمنوا»- و چه از قبیل طبایع باشد -مانند «من آمن»- از خصوصیات و حالات شخصی عارض بر مکلفین مانند علم و نسیان و قدرت و عجز و... حکایتی ندارد؛ زیرا لفظی که برای معنایی وضع گردیده است در مقام دلالت از غیر موضوع له خود حکایتی نمی‌کند، مگر آنکه قرینه صارف‌های وجود داشته باشد که لفظ را از معنایی که برای آن وضع گردیده است به معنایی دیگر برگرداند. بنابراین «المؤمن یقی بندره» یا «ایها المؤمن» جز از طبیعت مؤمن و نه لواحق و عوارض خارجی، دلالت نمی‌کند. یعنی دلالت آن بر افراد مؤمن به معنی دلالت بر مصادیق ذاتی طبیعت مؤمن است بماهو مؤمن و نه حکایت از حالات و عوارض. آلات تکثیر مانند «جمع محلی به الف و لام» و «کل» نیز دلالت بر تکثیر نفس عنوان دارد و دلالتش بر خصوصیات فردیه معقول نیست و اگر خطابی که شامل عنوان مؤمن باشد در شریعت صادر گردد شامل همه مؤمنین در هر زمانی که باشند، می‌گردد. بنابراین جاهل و عالم و ناسی و متذکر و عاجز و قادر به صورت یکسان مشمول حکم می‌گردند و حکم برای همه آنان مشترک خواهد بود. تنها تفاوت آن است که افراد صاحب عذر، در مخالفت خطابی که شامل ایشان می‌شده است معذور خواهند بود و بقیه حق مخالفت ندارند (خیمینی، بی‌تا، صص. ۱۴-۱۵).

۳. اهم آثار نظریه خطابات قانونیه در فقه معاملات

پس از تبیین نظریه عدم انحلال خطابات قانونیه به خطاب‌های شخصی، اینک به تحلیل آثار این رویکرد، در فقه معاملات می‌نشینیم. گفتنی است به اقتضای اختصار این نوشتار، بررسی مفصل هر یک از این آثار از خود نوشتار مجزایی می‌طلبد و از این جهت، این آثار را به صورت مختصر ذکر کرده و بر اساس نظریه خطابات قانونیه، تحلیل می‌کنیم.



۳-۱. تصحیح معامله صبی

بر عدم صحت عقدی که کودکان ممیز منعقد می‌سازند به چند دلیل از جمله احادیث «رفع القلم»^۲ استدلال شده است. اما به نظر می‌رسد این ادله بیانگر رفع قلم از کودکان به سبب عدم شعور ایشان است لذا در مواردی که تکلیف خاص اشخاص بالغ نباشد باید گفت کودکان نیز داخل در خطاب‌اند مانند احکام وضعیه و صحت عقود و ایقاعات و ... در اینجا ممکن است شبهه شود که کودکان از ادله الزامیه خارج‌اند، زیرا خطاب به آن‌ها قبیح است. پس آنچه که در مورد ایشان ثابت است تنها همان احکام وضعیه است. آیت‌الله مصطفی خمینی در جواب این عده می‌گوید توهم اینکه خطاب به آن‌ها غیرمعقول است، صحیح نیست؛ زیرا آنچه در مورد آن‌ها ممتنع است خطاب شخصی است؛ اما خطاب قرار دادن آن‌ها در یک خطاب عام و در ضمن افراد بالغ هیچ امتناعی ندارد و خطاب‌های شرعی نیز از سنخ خطاب‌های قانونی است و نه شخصی (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۲۹۴).

۳-۲. اجیر خاص

اگر شخصی خود را به اجاره خاصه اجیر کسی قرار دهد، گفته شده این‌که نمی‌تواند هم‌زمان خود را به شرط مباشرت و ضیق وقت اجیر دیگری هم قرار دهد. یکی از دلایلی که بر بطلان اجاره دوم قائم شده آن است که وفاء به عقد اجاره اولی به صورت فوری واجب است و با وجود آن معقول نیست که عقد اجاره دوم هم مورد امر به وفاء فوری قرار گیرد؛ زیرا یک زمان قابلیت انجام هر دو عمل را ندارد و به این ترتیب قدرت بر انجام هر دو عمل وجود ندارد. به عبارت دیگر وجوب وفاء به اجاره اول با فرض ضیق وقت که موجب وجوب فوری آن می‌شود با وجوب وفاء به اجاره دوم سازگار نبوده و قابل جمع نیست. زیرا وجوب دومی نیز به این دلیل که همه منافع او در مدت معینه برای مستأجر اول است فوری بوده و با وجود آن نمی‌توان عقد دوم را هم ممضا دانست. چراکه قدرت بر امتثال هر دو وجود ندارد و بین آن دو منافات است.

اما بر اساس عدم انحلال خطاب قانونی به شخصی هر چند که شخص تنها بر یکی از دو اجاره قدرت دارد، لکن منافاتی بین دو وجوب نیست. زیرا در توجیه خطاب قانونی امکان توجه خطاب به خصوص یک مکلف معتبر نیست و به عبارتی ملاک صحت خطاب قانونی با ملاک صحت خطاب شخصی یکسان نیست. در خطاب قانونی حالات مختلف مکلفان از حیث قدرت و عجز مانند آن مورد لحاظ نیست و تنها عجز می‌تواند یک عذر به شمار آید؛ در مخالفت تکلیف نه مانعی بر سر راه توجه خطاب به شخص. بر این اساس امر به وفا به عقد اجاره اول و نیز امر به وفای به عقد اجاره دوم هر دو فعلی و ثابت است، گرچه مکلف قادر بر امتثال هر دو با هم نیست. به این جهت که قدرت، شرط فعلیت تکلیف نیست و به‌عنوان قید حکم اخذ نشده است. پس اینکه گفته شود عدم قدرت بر وفای به دو عقد مانع فعلیت امر به هر دو است، تمام نیست. آری اگر خطاب شخصی در میان بود توجیه دو خطاب شخصی غیرقابل جمع به یک فرد ممکن نبود؛ اما خطاب شرعی قانونی است نه شخصی. پس از این جهت مانعی از صحت عقد دوم وجود ندارد (فاضل لنگرانی، ۱۴۲۴، صص. ۴۶۷-۴۷۲).

۳-۳. وجوب فحوص از مالک

اگر به انسان مالی از جانب سلطان یا غیر او برسد، آیا اخذ به نیت تملک با جهل به اینکه مال غیر است، موجب ضمان خواهد شد یا خیر؟ اگر موجب ضمان باشد، طبیعی است که باید آن را به مالک آن بازگرداند. شیخ انصاری معتقد است فحوص از مالک در این صورت واجب نیست و این مطلب را از اطلاق برخی از روایات استفاده نموده است. میرزا محمدتقی شیرازی در حاشیه بر مکاسب می‌گوید کسی که مال مجهول المالکی در اختیار دارد، اگر می‌داند که با فحوص به مالک دست می‌یابد، واجب است چنین کند. اگر هم شک داشته باشد، تردد (تردد مالک مال) از دو حال خارج نیست؛ یا تردد بین کسی که این شخص می‌تواند مال را به آن برساند و کسی که نمی‌تواند مال را به دست وی برساند، است یا اینکه تردد بین کسانی است که شخص می‌تواند مال را به هر یک برساند. در صورت اول (که تردد بین مقذور و غیرمقدور است)، اگر تردد بعد

از علم به این است که محصور بین مقدورین باشد، فحوص واجب است. اما اگر علم به محصور بودن آن بین مقدورین نباشد، فحوص واجب نیست. زیرا همان‌گونه که در باب علم اجمالی اثبات شده است، خروج بعض اطراف علم اجمالی از مورد تکلیف موجب عدم وجوب احتیاط نسبت به سایر اطراف است. بلکه در مورد آن اصل برائت و آنچه افاده برائت کند، جاری گشته و مقتضی برای فحوص نیست. چراکه اجرای اصل در شبهات موضوعیه مشروط به فحوص نیست (میرزای شیرازی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص. ۱۸۷).

حضرت امام بر این بیان اشکال گرفته‌اند که لازمه این سخن جواز اجرای برائت در شک ابتدایی در قدرت بر ایصال است؛ یعنی می‌توان بدون هیچ‌گونه فحوصی و همین که کوچک‌ترین شکی در قدرت بر ایصال باشد، اصل برائت جاری کرد. مبنای کلام فوق نیز آن‌گونه که از آن ظاهر است، این است که قدرت از قیود شرعیه‌ای است که به وسیله عقل کشف می‌شود. لکن اشکال این است که قدرت در مرحله امتثال شرط است، نه اینکه قید شرعی یا عقلی تکلیف باشد و در نتیجه تکالیف کلی قانونی بر موضوعات خود فعلی بوده، بدون آنکه مقید به علم یا قدرت یا الفات مکلف باشد. به این ترتیب در صورت شک در قدرت احتیاط عقلا واجب بوده و در نتیجه فحوص واجب است (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۲، صص. ۳۹۸-۴۰۲).

۴-۳. جعل خیار در معاطات

بنا بر اینکه معاطات عقد جائزی باشد، اختلاف است که آیا ثبوت خیار در آن ممکن است یا خیر؟

گفته شده است که جعل خیار در چنین عقدی لغو است؛ زیرا این عقدی فی نفسه جائز است و قابلیت فسخ دارد. پس چه نیازی به وجود خیار است؟ در خصوص این شبهه، پاسخی نقضی داده شده است به این بیان که در مواردی در عقد لازم نیز چند خیار وجود دارد، در حالی که با یک خیار هم می‌توان عقد را فسخ نمود؛ بر اساس این مبنا، وجود خیارات متعدد نیز لغو خواهد بود و باید همه خیارات جز یکی را ساقط دانست. لکن این گروه در جواب این اشکال گفته‌اند نباید خیار در عقد جایز را با

اجتماع چند خیار در عقد لازم قیاس کرد. زیرا در آن صورت هر یک از این خیارها قابلیت اسقاط دارد و فایده وجود چند خیار این است که در صورت اسقاط برخی، می‌توان با خیار دیگر عقد را فسخ کرد. اما در مورد بحث چنین نیست؛ زیرا جواز عقد، حکم است و حکم قابل اسقاط نیست و از مصادیق حق نبوده تا بتوان آن را اسقاط نمود. به این ترتیب جعل خیار لغو است.

از دیدگاه امام خمینی این سخن و شبهه آن که از برخی از صادر شده است، ناشی از خلط میان احکام قانونی و احکام شخصی و قیاس یکی به دیگری است. در حالی که میان این دو تفاوت است؛ زیرا در احکام و خطاب‌های شخصی بعث تنها در صورتی ممکن است که انبعاث آن شخص مورد خطاب ممکن باشد؛ اما در خطاب‌های قانونی چنین نیست و امکان بعث موقوف بر بعث تک‌تک اشخاص نیست. بلکه موقوف بر امکان بعث سوی طبیعت متعلق است و لو آنکه بعضی از اشخاص و افراد متعلق قابل امتثال نداشته باشد. چنانکه این مطلب از تکلیف کافران و عاصیان که عدم انبعاث آن‌ها معلوم است، دانسته می‌شود که هرچند بعث شخصی به آن‌ها ممکن نیست اما بعث قانونی و کلی به آن‌ها معقول است.

با این بیان معلوم می‌شود که جعل خیار به‌عنوان قانونی کلی برای بیع موقوف به این است که به‌طور کلی این قانون لغو نباشد، هرچند که خیار در برخی از افراد بیع مثل معاطات لغو باشد؛ اما همین که جعل خیار برای بیع کلاً لغو نیست، در صحت جعل خیار برای همه افراد آن کافی است. مخصوصاً در فرضی که معاطات با تلف یکی از دو عوض لازم گردد (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص. ۲۳۴؛ قدیری، بی‌تا، صص. ۱۲۸-۱۲۹).

۳-۵. ضمان مقبوض به عقد فاسد

اگر شخصی کالایی را با عقدی که فاسد بوده خریداری کرده مالک آن نمی‌گردد و ضامن آن خواهد بود و باید آن را به صاحبش بازگرداند. یکی از ادله‌ای که برای ضمان بر آن استدلال شده است روایت «علی الید ما اخذت حتی تودیبه» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص. ۲۲۸) است. به گفته شیخ انصاری حدیث مذکور به قرینه کلمه «علی» ظاهر در

اثبات و استقرار دین یا عین در عهده شخص است و تعلق آن به مال است و نه به فعل. به همین دلیل هم برای اثبات ضمان صبی و مجنون نیز می‌توان به آن تمسک کرد، اگر ید آن دو به سبب عدم تمییز و شعور ضعیف نباشد (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص. ۱۸۱) ممکن است این استدلال به کودکی که بالغ نشده، بمیرد یا مجنونی که تا زمان مرگ افاقه نیابد، نقض گردد. اما بنا بر دیدگاه امام خمینی مبنی بر عدم انحلال خطاب‌های قانونی این نقض وارد نیست؛ زیرا در احکام قانونی نیازی نیست که همه موارد و مخاطبان آن واجد جمیع شرایط باشد. لذا قدرت و علم شرط و قید تکلیف و خطاب نیستند، بلکه قید تنجز هستند. به این ترتیب در این موضوع هم می‌توان گفت که مجنون و صبی بنا بر خطاب قانونی مکلف‌اند، هرچند که در ترک امتثال معذورند. جنون و صغر از اعداز عقلیه به شمار می‌آیند که تکلیف با آن باقی است و مانعی از تعلق حکم وضعی به آنان حتی با عذر از تکلیف نیست (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص. ۳۸۴؛ قدیری، بی‌تا، ص. ۲۳۷).

۳-۶. حکم تعذر مثل در مثلی

در صورت تعذر پرداخت مثل در مثلی مثلاً به دلیل نایاب بودن آن، آیا مالک می‌تواند مطالبه قیمت بنماید؟ در این صورت عین که تلف شده و امکان دفع آن نیست، مثل نیز موجود نیست تا به مالک تسلیم گردد، لذا با مطالبه مالک تنها دفع قیمت است که ممکن خواهد بود. شیخ انصاری مقتضای قاعده را وجوب دفع قیمت با مطالبه مالک دانسته است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص. ۲۲۶).

بر جواز مطالبه قیمت دلایلی از جمله اینکه جعل ضمان در مورد تعذر مثل علی‌رغم عدم وجوب دفع قیمت، لغو می‌باشد، اقامه شده است.

امام این سخن را ناشی از خلط خطاب‌های قانونی و شخصی تلقی کرده و بر این باور است که مبادی جعل حکم قانونی با مبادی جعل حکم شخصی یکسان نیست و به این ترتیب لغویتی در جعل ضمان به‌عنوان قانون کلی نیست، گرچه در این مورد اثری بر آن مترتب نباشد. زیرا لغویت در مجعولات قانونی به نسبت حکم کلی قانونی لحاظ

می‌گردد، نه نسبت به آحاد مکلفان و خصوصیات آن‌ها. بنابراین ضمان که حکمی است کلی و قانونی، در همه موارد و از جمله اینجا ثابت خواهد بود.

دلیل دیگر بر جواز اخذ قیمت، التزام به انقلاب به قیمت هنگام تعذر مثل است به اینکه گفته شود حکم وضعی منتزع از حکم تکلیفی است و تکلیف به اداء متعذر معقول نیست؛ پس ضمان به مثل وجود ندارد، لذا باید تکلیف به ادای قیمت شود. چراکه احتمال سقوط ضمان به صورت مطلق و بدون اینکه مکلف به پرداخت هیچ چیزی باشد خلاف ضرورت است. لذا از تکلیف به قیمت، اشتغال ذمه به قیمت انتزاع می‌شود و مالک حق مطالبه آن را دارد.

این وجه نیز مبتنی بر شخصی قلمداد کردن خطابات‌های شرعی است. در حالی که بنا بر نظریه عدم انحلال خطابات قانونیه، تکالیف قانونی روی موضوعات خود قرار گرفته‌اند بدون آنکه مقید به علم و قدرت و مانند آن باشد و لذا اعدار عقلیه نیز باعث تقیید در خطاب نمی‌شوند و خطاب را مخصوص مثلاً قادر یا عالم نمی‌گردانند. پس تکلیف قانونی فعلی است و تکلیف به اداء مثل فعلی بوده و می‌تواند منشأ برای انتزاع حکم وضعی به ضمان مثل باشد (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، صص. ۴۴۶-۴۴۷).

۷-۳. بدل حیلوله در هنگام تعذر عین

اگر وصول به اصل مال در صورتی که مال تلف نشده است -مانند آنکه سرقت یا غصب یا گم شده است- متعذر باشد، فقها دفع بدل حیلوله را لازم دانسته‌اند. محقق اصفهانی برای این اثبات آن به دلیل ید تمسک کرده است. به این بیان که مفاد این دلیل اعتبار اصل عین بر عهده است، لذا این اعتبار در هر زمانی نیاز به اثر مصححی دارد و الا اعتبار آن لغو خواهد بود. یعنی اگر اعتبار بر عهده هیچ اثری نداشته باشد، لغو خواهد بود. بنابراین امر، در هنگامی که عین مضمونه باقی بوده و امکان رد آن باشد، عهده انسان تکلیفی است؛ یعنی تکلیف به رد عین در عهده مستقر است. در صورتی که عین تلف شده باشد، عهده انسان مالیه است؛ یعنی باید بدل آن را بپردازد و در صورت سوم که عین باقی است، لکن امکان رد آن وجود ندارد، عهده انسان نه تکلیفی است

(یعنی تکلیف به رد عین نیست) و نه مالیه است (یعنی واجب نیست بدل دائمی داده شود). در این صورت اخیر اگر ضمانتی به صورت بدل حیلوله از جهت فوت سلطنت مالک بر مال و بی بهره ماندن از انتفاع از آن، بر عهده مستقر نشده باشد، اعتبار عین بر عهده (که مفاد علی الید بود) بیهوده و لغو خواهد بود. پس اینکه این حدیث عین را بر عهده اعتبار کرده، مستلزم وجوب دفع بدل حیلوله است تا اعتبار ناشی از حدیث علی الید لغو و بی اثر نباشد (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۴۲۸).

امام از این دلیل چنین پاسخ داده‌اند که قیاس خطابات قانونیه و خطابات شخصییه است که موجب این خلط گردیده است. حال آنکه مبادی و غایات هر یک از این دو نوع خطاب فرق می‌کند و ملاک لغویت در هر یک متفاوت از دیگری است. ملاک صحت جعل قانون دائر مدار مبادی و غایات در اشخاص نیست؛ بلکه مصحح جعل قانون وجود اثر برای آن در محیط قانون است و لو اینکه در برخی از افراد این ملاک موجود باشد. به عبارت دیگر اعتبار عهده در باب ضمانات چندین اعتبار در هر آن و لحظه نیست. بلکه همین که اعتبار امری به حسب جعل قانونی لغو نباشد، در صحت اعتبار آن کافی است. یعنی در اینجا ما یک اعتبار علی حده نسبت به این شخص نداریم تا بگوییم باید در هر آن و لحظه مصححی برای اعتبار عهده وجود داشته باشد. بلکه یک جعل قانونی کلی داریم که عدم لغویت آن مبتنی بر این است که این قانون به کلی بی اثر نباشد. از این جهت استدلالی که محقق اصفهانی به حدیث علی الید کرده است مبتنی بر تحلیل انحلالی خطابات شرعی است و در صورتی که این خطابات را انحلالی ملاحظه نکنیم، نظر ایشان قابل قبول نخواهد بود (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص. ۶۳۰؛ قدیری، بی تا، ص. ۳۴۰).

۸-۳. رجوع مالک به جمیع ایادی در صورت بقای عین مال

اگر بر عین مال مغبوبی چند نفر دست یابند و به اصطلاح در آن تعاقب ایادی رخ دهد، آیا مالک می‌تواند به هر کسی که مال مدتی تحت اختیار او بوده است رجوع کرده و آیا بر آن شخص واجب است مال را تحصیل کرده و به مالک دهد، یا اینکه مالک

فقط می‌تواند به کسی که هم اکنون مال در اختیار اوست رجوع کرده و مال را از او بخواهد؟ این سؤالی است که از دیرباز در بحث‌های فقهی مطرح بوده و مورد تحلیل فقیهان قرار گرفته است.

امام استدلال به قاعده ضمان ید و نیز روایت «الغصب کله مردود» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص. ۵۲۴) را برای اثبات جواز رجوع به تمامی کسانی که مال در دست آنان بوده است را نمی‌پذیرد. بلکه از طریق استصحاب این مطلب را به اثبات رسانیده است؛ به این بیان که وقتی عین در دست غاصب یا کسی که در حکم غاصب است قرار می‌گیرد، بر او واجب است که آن را به صاحبش بازگرداند و بعد از خروج آن از دست او در وجوب رد نسبت به او شک می‌شود؛ همان‌گونه که در مورد شخص غاصب نیز شک می‌شود و نسبت به هر یک استصحاب صورت می‌پذیرد. این استصحاب مبنی بر وجوب رد است و حتی نسبت به غاصبی که به خاطر ضیق وقت یا به سبب جهل و غفلتش، بازگرداندن برای او متعذر است، نیز صورت می‌پذیرد؛ زیرا که بنا بر وجود احکام کلی قانونی و عدم انحلال خطابات قانونیه به احکام شخصیه فرقی بین عالم و جاهل و قادر و عاجز نیست و حکم در حق همه آنها جعل گردیده و حالات شخصی آنها در جعل حکم مورد لحاظ نبوده است تا نسبت به آنها حکم منتفی باشد (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، صص. ۵۱۰-۵۱۱).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نظریه خطابات قانونیه یا به تعبیر درست‌تر نظریه عدم انحلال خطابات قانونیه به خطابات شخصیه که از سوی امام خمینی به صورت یک نظریه منسجم مطرح گردید، بر این رویکرد مبتنی است که خطابات کلی که به عناوین کلی چون «الذین آمنوا»، «الناس» و یا عناوین مشابه تعلق گرفته است، به تعداد مصادیق این عناوین منحل نگشته و در قوه خطابات شخصیه به تعداد مکلفان نیست. این رویکرد بر خلاف نظریه مشهور اصولیان است که معتقدند هر خطاب کلی در قوه بی‌نهایت خطاب شخصی است و گویا شارع این خطابات را به هر مکلفی که شرایط آن حکم را داشته باشد، خطاب

متوجه ساخته و لذا باید تمام خصوصیات و ویژگی‌های هر شخص را در خطابی که به او متوجه می‌سازد در نظر گرفته و از این جهت ممکن است خطابی به شخصی قابل توجه باشد و به شخص دیگر نباشد. این رویکرد که خطابات کلی را منحل به تعداد مکلفان می‌بیند، در فقه و اصول فقه مشکلات و معضلات بسیاری ایجاد کرده و علما را برای حل این مشکلات به زحمت انداخته است. در حالی که بنا بر نظریه عدم انحلال بسیاری از این معضلات قابل حل بوده و اساساً جای طرح ندارد. در این زمینه، فقه معاملات و آثار رویکرد عدم انحلال خطابات در آن کمتر مورد توجه معاصران قرار گرفته و آثار این نظریه را در آن، چنان که باید مورد بررسی قرار نداده‌اند. در حالی که این حوزه جای کار بسیاری از جهت آثار نظریه خطابات قانونیه دارد. در این نوشتار به صورت مختصر برخی از آثاری که نظریه انحلال خطابات در فقه معاملات دارد را مورد بررسی قرار دادیم. البته آنچه در این نوشتار آمد، پاره‌ای از این آثار بود که جای کاوش بسیار دارد و به نظر می‌رسد طرح‌واره خطابات قانونیه در فقه به صورت اعم و در فقه معاملات به صورت اخص آثار فراوانی به بار آورد.

یادداشت‌ها

۱. ایشان با شاهد آوردن از خطابی که یک خطیب به سوی مخاطبان خود می‌کند، نیز می‌نویسند: «قیاس کردن خطابات کلی به خطاب خاص و شخصی مع الفارق است؛ زیرا خطاب کلی مبادی و شرایط خاص خود را دارد که برای صحت آن تحقق آن شرط است نه اینکه مبادی آن همان مبادی خطابات شخصی باشد. پس زمانی که آمر بداند که در گروهی که خطاب را متوجه آنان ساخته تعداد زیادی از امر وی منبعث شده و از نپیش منزجر می‌شوند و در میان آنان هستند کسانی که احکام وی را امتثال می‌کنند، می‌تواند خطاب عام کند و در آن حالات خاص اشخاص را در نظر نگیرد. چنانکه یک خطیب خطاب خویش را به همه حاضرین در مجلس متوجه می‌سازد و آن را مقید نساخته و تنها به سوی کسانی که التفات به وی دارند متوجه نمی‌سازد. این احتمال نیز که برخی ممکن است ناشنوا باشند مورد اعتنای خطیب نبوده و بلکه حتی علم به آن موجب تقیید خطاب

وی نمی‌شود. انحلال خطاب یا حکم در زمان صدور آن نسبت به همه مکلفان - موجودین و کسانی که در آینده خواهند آمد- چیزی است که عقل آن را نمی‌پذیرد. زیرا خطاب معدوم و تعلق حکم به او به نحو خطاب شخصی امکان نداشته و التزام به انحلال تدریجی در طی زمان و پدید آمدن مکلفان نیز قابل قبول نیست» (خمینی، بی‌تا، صص. ۱۴-۱۳).

۲. «عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ الطِّفْلِ حَتَّى يَحْتَلِمَ» (مغربی، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص. ۱۹۴).

کتابنامه

- انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق). *المکاسب*. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری.
- تقوی اشتهاردی، حسین (۱۴۱۸ق). *تنقیح الاصول، (تقریرات درس اصول امام خمینی)*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- حاج عاملی، محمدحسین (۱۴۲۴ق). *ارشاد العقول الی مباحث الاصول (تقریرات درس اصول شیخ جعفر سبحانی)*. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۱۵ق). *المکاسب المحرمه*. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۱۵ق). *انوار الهدایه فی التعلیقہ علی الکفایه*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱ق). *کتاب البیع*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام موسوی خمینی (ره).
- موسوی خمینی، سید مصطفی (۱۴۱۸ق). *کتاب البیع*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- سبحانی، جعفر (۱۴۲۳ق). *تهذیب الاصول (تقریرات درس اصول امام خمینی)*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- شیرازی، میرزا محمدتقی (۱۴۱۳ق). *حاشیہ مکاسب*. قم: منشورات الشریف الرضی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). *الخلاص*. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۰ق). معتمد الاصول (تقریرات درس اصول امام خمینی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۴ق). تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله (کتاب الاجاره). قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
- فیروزآبادی، سید مرتضی (۱۴۰۰ق). عنایه الاصول فی شرح کفایه الاصول. قم: کتابفروشی فیروزآبادی.
- قدیری، محمد حسن (بی تا). کتاب البیع (تقریرات درس فقه امام خمینی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- قمی، میرزا ابوالقاسم (۱۴۳۰ق). القوانین المحکمه فی الاصول. قم: احیاء الکتب الاسلامیه.
- کاظمی خراسانی، محمد علی (۱۳۷۶). فوائد الاصول (تقریرات درس اصول میزرای نائینی). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- مرتضوی لنگرودی، محمدحسن (۱۳۷۶). جواهر الاصول (تقریرات درس اصول امام خمینی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- مغربی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵ق). دعائم الإسلام. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- مومن قمی، محمد (۱۴۱۹ق). تسلید الاصول. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.